

ناصر پایدار

کمونیسم، جنبش و تحزب

حزب باید چنین و چنان باشد، بحث اتحادیه، شورا و شرط و شروط سازمانیابی وسیع توده های کارگر، شأن نزول حرمت و مشروعیت هر کدام از این تشکل یابی ها، تمایزات آنها از هم یا فراوان مباحث و جنگ و جدلهای نظری دیگر در همین قلمرو، در طول دوره های طولانی، بخش وسیعی از محافل چپ یا فعالین جنبش طبقه کارگر را به خودمشغول داشته است. این مباحثات در بسیاری موارد از دنیای واقعیت سخت فاصله گرفته و هر چه بیشتر و بیشتر خصلت اسکولاستیک یافته است. چرا چنین است؟ پایه های مادی این دیالوگها یا صف و صف کشی ها چه بوده و چیست؟ و بالاخره با این مجادلات چه باید کرد؟ همه و همه موضوعات قابل بحثی هستند اما درجه اعتبار همه این بحثها فقط تا جایی است که دست اندرکار جستجوی راه حلی روشن و عملی برای سازمانیابی و تحزب جنبش طبقه کارگر علیه اساس بردگی مزدیباشند. مقاله حاضر از این منظر به صحنه جدال خیره می شود و در پیچ و خم این نگاه قبل از هر چیز به تار و پود واقعی مسأله چشم میدوزد. از اینجا آغاز می کنیم که کمونیسم لغو کار مزدی امر تحزب و تشکل توده های کارگر را چگونه می بیند. همزمان و در متن همین کنکاش به ستاد مشترک گرایشات مختلف کمونیسم و سوسیالیسم بورژوازی سر خواهیم زد تا مسیر انکشاف درونمایه طبقاتی افقها و راه حلهای آنان بسوی پدیده تحزب و سازمانیابی را به دقت ژرفکاو نماییم. بحث را با نقل مطلبی از مارکس شروع می کنیم.

"مناسبات اقتصادی ابتدا توده مردم را مبدل به کارگر کرد. سلطه سرمایه موقعیت و منافع مشترکی را برای این توده بوجود آورد. به این ترتیب این توده فعلاً یک طبقه مخالف سرمایه است ولی برای خودش هنوز یک طبقه نیست، این توده طی مبارزه ای که ما فقط به چندین مرحله آن اشاره کردیم متحد می شود و خود را بصورت یک طبقه انسجام می بخشد و منافعی که او از آن دفاع می کند، منافع طبقاتی می شوند. البته مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر، یک مبارزه سیاسی است" (مارکس، فقر فلسفه، ترجمه فارسی ص ۱۶۸)

هدف از نقل این عبارت بیش از هر چیز توجه به خمیرمایه مادی متدولوژی طبقاتی مارکس در رابطه با پدیده اتحاد و تشکل یا متحزب شدن طبقه کارگر است. او بر موقعیت و منافع مشترک توده های عظیم کارگر انگشت می گذارد، توده هایی که در هستی اجتماعی خویش یک طبقه مخالف سرمایه داری را تشکیل می دهند، از نظر وی این توده کثیر فروشنده نیروی کار در آغاز و در نقطه شروع تاریخی تصادم خود با سرمایه و سرمایه داران هنوز یک طبقه برای خود نیستند، به بیان دیگر طبقه ای آگاه به آلترناتیو و بدیل معین طبقاتی خویش نمی باشند، اما آنان در جریان پیکار بصورت یک طبقه انسجام می یابند و مبارزه خود علیه سرمایه را به مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگر، مبارزه ای جامع الاطراف و سیاسی علیه اساس سلطه سرمایه، مبارزه ای متشکل برای تغییر کل عینیت موجود و استقرار بدیل طبقاتی و کمونیستی خویش توسعه می دهند. در سخن مارکس هیچ اشاره ای به تفکیک میان قلمرو پیکار اقتصادی و اعتراض سیاسی در میان نیست. هیچ گفتگوی خاصی از حزب و اتحادیه یا دسته بندی مبارزات کارگران در ظرفهای تشکیلاتی متمایز و مجزا مطرح نشده است. نه از تکه پاره کردن کارگران به صنف و رسته و هدایت آنها به تشکلات صنفی حرفی و نه از خط و خط کشی میان داربست پیکار کمونیستی و سازمان مبارزات اقتصادی روزانه بحثی است. بُنمایه کلام یک سخن بسیار صاف و ساده و عریان و واقعی است. توده وسیع بردگان مزدی سرمایه داری یک نیروی عظیم مخالف سرمایه اند و رویکرد اعتراض یا جنگ و ستیز آنها علیه استثمار کاپیتالیستی در گرو متحد شدن آنها بصورت یک طبقه آگاه اجتماعی و آشنا به افقها و راه حلهای شفاف طبقاتی است. مارکس در پیش در آمد همین عبارت بالا به این نکته اشاره می کند که کارگران در آستانه نضج و تکوین تاریخی پیکار خود، به تشکیل اتحادیه هایی همت گماردند اما این اتحادیه ها همه جا در پرتو مبارزات سیاسی کارگران شکل

گرفتند و نه چندان دیر خود را در یک حزب سیاسی نیرومند متحد و متشکل یافتند. او جنبش چارتیستی را بعنوان نمودی از وحدت مبارزه سیاسی کارگران با اعتراضات اقتصادی توده های کارگر و مبین خصلت درونی و خودجوش رویکرد طبقه کارگر به سازمان دادن اشکال مختلف جنگ و ستیز طبقاتی علیه سرمایه در یک ظرف واحد سیاسی و طبقاتی نام می برد. مارکس این جنبش را نمونه ای از تحزب توده های کارگر انگلیس در آن روزگار تاریخی معین و در آن سطح نازل از قوام سیاسی، آگاهی طبقاتی و تندس ضد کاپیتالیستی کارگران قلمداد می کند.

یک شاخص مهم تمامی قضاوتها و گفتگوهای مارکس پیرامون اتحاد، تحزب و سازمانیابی طبقه کارگر پافشاری مبرم او بر رابطه درونی میان جنبش و تحزب از یکسو و پیوستگی ارگانیک و طبیعی قلمروهای گوناگون اعتراض و مبارزه کارگران در جریان این تحزب است. این پیوندها و مفصلبندی ها در روایت مارکسی کمونیسم حائز اهمیت بسیار اساسی هستند و در پایه ای ترین سطح از چند مؤلفه بنیادی زیر متأثرند:

۱. تمامی اشکال مختلف پیکار توده های کارگر علیه وضعیت موجود کار و حیات اجتماعی خویش وجوه متحد و ارگانیک یک جنبش واحد را تشکیل می دهند، به این دلیل بسیار ساده که همه استثمار و کلیه اشکال بیحقوقی، ستمکشی و مشقات زندگی مردم کارگر و فرودست دنیا از یک جا و یک منبع سرچشمه می گیرد. کمی دستمزد کارگر فشار صاحب سرمایه بر معاش روزانه کارگران با هدف کاهش میزان کار لازم به نفع کار اضافی و افزایش نرخ سود سرمایه است. خفقان، دیکتاتوری، زندان، شکنجه و اعدام نیز اقدام سیاسی دولت سرمایه در دفاع از کیان سرمایه داری و تضمین شرایط بازتولید و خودگستری کل سرمایه اجتماعی است. محرومیت کارگر از امکانات آموزشی، بهداشت، دارو و درمان، مسکن، مهد کودک، خانه سالمندان و هر نوع رفاه همگانی گنش مستقیم پروسه ارزش افزائی سرمایه و کارکرد مکانیسم های درونی شیوه تولید کاپیتالیستی برای تنزل سهم کارگر از حاصل کار او و بنفع بالابردن نرخ اضافه ارزش سرمایه است. کارگر از آزادی و حقوق اولیه انسانی، از هر نوع دخالت در سرنوشت تولید و کار خود، از فراغت لازم برای پرورش قوای جسمی و روحی خود، از هر گونه حضور مستقل اجتماعی و طبقاتی در برنامه ریزی امور جامعه محروم است زیرا دستیابی طبقه اش به این حقوق شیرازه حیات کاپیتالیسم را تهدید می کند و در نخستین گام کفه سود سرمایه را به نفع بهبود زندگی وی سبک می سازد. فشار بختک مذهب و قیود عهد عتیق در جامعه ای اشباع از صنعت مدرن و تکنولوژی انفرماتیک بر سینه کارگر سنگینی میکند زیرا که سرمایه از این قیود و قوانین عصر جاهلی به نفع افزایش سود و بازتولید پروسه انباشت بهره می جوید و لاجرم بر حفظ و حراست آنها اصرار می ورزد. اسطوره فساد میهن و ناسیونالیسم راه عروج توده های کارگر به عرشه پیکار انترناسیونالیستی، انسان محوری و طبقاتی را مین گذاری می کند زیرا که سرمایه با توسل به تمامی ترفندها زهرابه توهم ناسیونالیستی را در ساختار حیات فکری و فرهنگ اجتماعی جامعه تولید و بازتولید می نماید. نهادهای حقوقی، قراردادهای مکتوب و نامکتوب مدنی، سنن، اخلاق، ارزشها و باورهای که از نابرابریهای گوناگون اجتماعی، تبعیضات جنسی و قومی، ستمکشیها، جنایتها، تحقیرشدن ها و همه اشکال دیگر توحش و انسان ستیزی در همه عرصه های حیات اجتماعی بشر حراست می کنند همه و همه یا فرارسته رابطه سرمایه اند و یا نقش مکانیسمها و راهبردهای مؤثر مورد استفاده نظام کاپیتالیستی برای تحکیم طوق بردگی مزدی بر زندگی طبقه کارگر را تشکیل می دهند. مبارزه کارگر مبارزه علیه استثمار، بیحقوقیها، نابرابریها و جنایاتی است که ریشه همه آنها در یکجا قرار دارد. این مبارزه اگر دچار انشقاق شود، اگر به مجرای صورتبندیهای مختلف اقتصادی یا سیاسی، فرمیستی یا انقلابی، صنفی یا طبقاتی، دموکراتیک یا کمونیستی و... یله شود به مبارزه ای دست و پا شکسته، فاقد انسجام طبقاتی و فاقد مانیفست و بدیل مستقل اجتماعی تبدیل می شود.

کمونیسم لغو کار مزدی برخلاف روایت بورژوائی کمونیسم که بعداً بدان خواهیم پرداخت شالوده نمو و بالندگی خود در جنبش طبقه کارگر را بر درونمایه مشترک وجوه مختلف اعتراض و پیکار توده های کارگر استوار می کند. اعتصاب برای افزایش دستمزد، مبارزه برای آزادیهای سیاسی، جنگ و ستیز برای گرفتن امکانات رفاهی، مطالبه مسکن و بهداشت و دارو و درمان و آموزش رایگان، تدارک و آرایش قوا با هدف تسخیر قدرت سیاسی و... را از محور اساسی پیکار علیه کار مزدوری جدا نمی سازد و هیچکدام یا هیچ بخشی از این مبارزات و اعتراضات را جایگزین پیکار سراسری، متحد و جامع الاطراف طبقاتی

توده کارگر نمی کند. در اینجا، در منظر کمونیسم مارکسی طبقه ای علیه کل وضعیت موجود کار و زندگی خویش، علیه شرائطی که پایه مادی و اقتصادی این وضعیت است، علیه شیوه تولید سرمایه داری، علیه نظم تولیدی و سیاسی سرمایه، علیه دولت سرمایه داری و قوانین و قراردادهای حقوقی سرمایه، علیه مدنیت سراسر توحش کاپیتالیسم، علیه برنامه ریزی انسان ستیز کار و تولید کاپیتالیستی علیه تمامی کارکردها و رویکردهای نظام سرمایه داری، علیه همه آنها بطور ارگانیک مبارزه می کند. اینکه در هر کدام از این میادین چه گامهایی بر می دارد، تا کجا پیش می رود یا نمی رود؟ چه موفقیت هایی کسب میکند یا نمی کند؟ همه و همه به میزان توان و ظرفیت تعرض وی بستگی دارد، اما هیچ قرار و ضابطه و اصل و تبصره ای به او اجازه تفکیک این عرصه های جنگ و ستیز را نمی دهد. پیداست که هر چه کارگران آگاهتر و متحدتر باشند، هر چه نیرومندتر خود را سازمان داده باشند، هر چه بورژوازی در موقعیت ضعیف تری باشد و از همه مهمتر و اساسی تر هر چه کارگران با بدیل طبقاتی خویش در مقابل سرمایه داری آشنا تر باشند به همان اندازه نیز هم آمیختگی و یکپارچگی وجوه مختلف پیکار آنها علیه سرمایه برجسته تر و مستحکم تر خواهد بود. عکس این قضیه نیز کاملاً صادق است. هر چه سطح دانش و آگاهی کارگران نازلتر باشد، هر اندازه که آرایش قوای طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ضعیف تر و فرسوده تر باشد، هر چه توده های کارگر نسبت به رهنمودها و راهبردهای بورژوائی متوهم تر باشند و از همه محوری تر و مهمتر هر چه جنبش کارگری از راه حل کنکرت کمونیستی و طبقاتی خود دورتر باشد مفسلبندی میان حوزه های مختلف مبارزات طبقه کارگر نیز علیل تر و فلج تر خواهد بود. کارگری که افقی فراتر از سرمایه داری در پیش روی خود رؤیت نمی کند، کارگری که به دموکراسی دخیل می بندد، انسان مزدبگیری که قادر به تعمق سرنوشت کار و حاصل تولید توده های طبقه خویش نیست و بالاخره پرولتاریائی که نمی تواند در کوه و در و دشت و دریای محرومیت ها، نابرابریها، نابسامانیها و نکبت و ادبار زندگی اش همه جا دست جنایت سرمایه را از آستین بیرون ببیند، طبیعتاً مبارزات، اعتراضات، ابراز نارضایتیها و جنگ و جدلهای وی علیه وضعیت حاضر نیز بر پاشنه یک محور سراسری پیکار طبقاتی به چرخش نیافتند. طبقه کارگر درست به میزانی که راه حل عاجل کمونیستی را چراغ راه مبارزات خود می کند، به همان میزان حوزه های مختلف و متمایز پیکارش را نیز حول این محور اساسی جدال با هم همگن می سازد. جنبش لغو کار مزدی نماد صف آرائی متحد، معترض و آگاهانه کارگران در تمامی عرصه های حیات اجتماعی در مقابل نظام سرمایه داری است، جنبشی است در تابش کیفرخواست کمونیستی علیه کار مزدوری و آگاه به این واقعیت که ریشه همه دردها، گرسنگیها، محرومیت ها، خفت ها، ستمکشی ها و مظالم جاری دنیا در وجود شیوه تولید سرمایه داری نهفته است. در اینجا بدیل حی و حاضر کمونیستی طبقه کارگر برای لغو بردگی مزدی محور اساسی اتصال همه عرصه های ستیز طبقاتی است. کارگر در اینجا با سر بیدار طبقاتی خود وارد میدان مبارزه برای تغییر وضعیت موجود می گردد. میان محرومیت کودکش از مهد کودک و امکانات تحصیلی دلخواه، اجبار فرزند خردسالش به کار، حقارت و بی حقوقی اجتماعی مضاعف زنش، معادلات غیرانسانی جاری در درون ساختار خانواده، معزول بودن از هر گونه دخالتگری سیاسی و اجتماعی، اسارت همه سویه کارگران و فرودستان جامعه در ورطه خفقان و دیکتاتوری، بی بهرگی خویش و همه استثمارشوندگان از بهداشت و درمان، بیکاری و فقر و آوارگی گسترده توده های کارگر، آری میان همه آنها از یکسو و اساس موجودیت حقوقی و اجتماعی خویش به مثابه فروشنده نیروی کار در سوی دیگر، میان همه آنها وجود شیوه تولید سرمایه داری رابطه درونی و اینهمانی می بیند. او علیه همه این پدیده های ضد انسانی وارد ستیز می شود و در جریان این ستیز همه جا موجودیت نظام سرمایه داری و کار مزدی را به مثابه ریشه واقعی تمامی محرومیتها، ستمکشی ها و مفساد اجتماعی آماج حمله قرار می دهد.

۲. از میان برداشتن نظام سرمایه داری و پایان دادن به کار مزدوری نیازمند وجود جنبشی است که به دنبال سرنگونی دولت بورژوازی قادر به برپائی کمونیسم یا سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی باشد. این امر یعنی محو رابطه خرید و فروش نیروی کار و تحول کمونیستی اقتصاد بنوبه خود در گرو حضور خلاق، مؤثر و سراسری توده های طبقه کارگر یا به زبان مناسبتر آن دوران، توده های شهروند، در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، در سیاستگذارها و در رتق و فتق کلیه امور مربوط به حوزه های مختلف زیست همگانی انسانهاست. پیش شرط ضروری و حیاتی تحقق این هدف متحد بودن کارگران

بصورت یک طبقه در یک جنبش سراسری حول بدیل کمونیستی اقتصاد، سیاست و مدنیت است. این جنبش و فقط این جنبش است که می تواند قدرت سیاسی و طبقاتی پرولتاریا در روزهای بعد از پیروزی انقلاب را بنمایش گذارده و اعمال کند. جایگزینی جامعه سرمایه داری با جامعه کمونیستی مطلقاً در ظرفیت یک دولت انقلابی بالای سر جامعه، دولتی متشکل از یک حزب کارگری ماوراء توده های طبقه کارگر نیست. اینکه چنین دولتی مرکب از صادق ترین کمونیستها باشد، اینکه دولت مذکور از حداکثر محبوبیت و مطلوبیت در میان همه کارگران برخوردار باشد، بهیچوجه مشکل قضیه را بر طرف نمی نماید. اگر قرار است کارگر از محصول کارش جدا نباشد، اگر بناست او فروشنده نیروی کار خود نباشد، باید که در برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی و در سیاستگذاری کلیه امور همگانی جامعه خویش حضور مستقیم و مؤثر پیدا کند. این حرف که کارگران نخست قدرت سیاسی را بدست می گیرند و سپس ساختمان کمونیسم را بنیاد می کنند معنایش اصلاً این نیست که یک حزب سیاسی در نقش قائم مقام طبقه کارگر و از طریق جلب اعتماد توده های طبقه می تواند جانشین سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی متشکل از آحاد توده های وسیع کارگر شود. در عالم واقع افرادی فروشنده نیروی کار نیستند که در پروسه کار و تولید اجتماعی منحل نباشند، حاصل کار آنها خارج از حیطه دخالتگری نافذ اجتماعی شان برنامه ریزی نشود و این حاصل کار یا برنامه ریزی محصول کار نسبت به زندگی، نیازها، انتظارات و اراده آنها وجود خارجی پیدا نکند. اما پرولتاریا برای کسب این موقعیت یا در واقع برای احراز شرایط ایفای این نقش باید از پیش در بطن یک جنبش سراسری لغو کار مزدی بطور گسترده و نه فقط در مقیاس آگاهان سیاسی خود، حضور یافته و متحد شده باشد. طبقه کارگری که موجودیت اجتماعی و جنبش طبقاتی خود را از همه سو شقه شقه کرده باشد مسلماً قادر به احراز چنین موقعیت و نقشی نمی گردد. تجزیه کردن جنبش کارگری به جنبش صنفی و سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی، رفرمیستی و انقلابی یا سندیکائی و حزبی و نظائر اینها معنایش خلع سلاح جامع الاطراف طبقه کارگر در کارزار علیه سرمایه داری، تهی کردن تام و تمام جنبش کارگری از ظرفیت تدارک برای انقلاب کمونیستی و هل دادن توده های کارگر به سیاهچال جاودانه دیدن نظام بردگی مزدی است. طبقه کارگری که از زمین و آسمان در محاصره افکار، ایدئولوژیها، افق بافیها، فرهنگ و توهم پردازیهای منبعث از پیش شرطهای ضروری بازتولید شیوه تولید سرمایه داری است با فرو شدن و فرو ماندن در طول و عرض مبارزات صنفی و اتحادیه ای و قانونی مسلماً مسیر اتحاد طبقاتی خویش برای تغییر وضعیت موجود را پی نمی گیرد. درست به همان گونه که نمایندگان فکری و رهبران کمونیست این طبقه با داشتن یک سکت سیاسی منفک از جنبش سراسری کارگران هیچ کمکی به تجهیز و آماده سازی طبقه خویش برای برچیدن بنیادهای اقتصادی و اجتماعی کار مزدوری نمی نمایند. دولت بورژوازی می تواند توسط توده های کارگر سازمان یافته در جنبش اتحادیه ای یا حتی بطور کامل فاقد سازمان، سرنگون شود. یک حزب سیاسی اپوزیسیون در شرایط تعمیق نارضائی کارگران از دولت و احزاب رسمی بورژوائی می تواند با جلب حمایت اتحادیه های حاوی اعتراضات جاری کارگران قدرت را بدست گیرد. این حزب می تواند تمامی گفته ها شعارها، رویکردها و اقداماتش را با نام کمونیسم آغاز و با جوش و غلیان کمونیسم ستائی به پیش برد، می تواند خیلی کارها در این راستا انجام گیرد، اما انقلاب کمونیستی و محو کار مزدوری تنها و تنها کار پرولتاریائی است که در خارج از مدار تقسیم بندیهای صنفی و سیاسی، دموکراتیک و کمونیستی و مشابه اینها در یک جنبش سراسری اجتماعی و طبقاتی حول بدیل معین و متعین کمونیستی، حول آلترناتیو برنامه ریزی کمونیستی کار و تولید و زیست اجتماعی متحد شده باشد. اینکه در گذار تندپیچهای حساس تاریخی و در آن زمان که میلیونها کارگر عاصی از استثمار و ستمکشی با هدف تغییر وضعیت موجود پا به میدان مصاف برای تعیین سرنوشت خویش میگذارند، تا چه اندازه موفق خواهند شد یا نخواهند شد، موضوعی است که بیشتر از هر چیز به همین مؤلفه یعنی به درجه پیوند و آمیختگی اشکال مختلف اعتراض کارگران با محور پیکار مستقیم علیه اساس بردگی مزدی بستگی دارد. اگر کارگران پروسه مبارزات خود را اینگونه پی گرفته باشند ممکن است پیروز شوند یا احتمالاً شکست بخورند اما در غیر این صورت، آنگاه که نیروی پیکار طبقاتی خویش را در کلاف سردرگم تقسیم بافیهای حزبی و سندیکالیستی، دموکراتیک و سوسیالیستی و ... یله کرده باشند شکست تنها سرنوشت پروسه جدال خواهد بود.

۳. نفس استثمار شونده طبقه کارگر، صرف طبیعی بودن و گریزناپذیری مبارزه وی علیه سرمایه داری، نفس مشارکت

گسترده توده های کارگر در مبارزه یا حتی مجرد متشکل شدن و متحزب شدن کارگران برای مبارزه، هیچکدام و یا حتی بطور مرکب، نیروی واقعی پیکار این طبقه در مقابل سرمایه داری را به صحنه نمایش نمیکشند. قدرت واقعی طبقه کارگر در کمونیسم وی نهفته است. کارگران می توانند چرخ تولید را از حرکت فرو اندازند، می توانند نظم سیاسی سرمایه را بر هم ریزند، می توانند کل جامعه کاپیتالیستی را در شعله های سرکش انقلاب خویش به آتش کشند اما در همه این حالات بدون مسلح بودن به راه حل کمونیستی نه فقط بازگشت به بازار فروش نیروی کار تنها راه پیش پایشان خواهد بود که حتی هیچ تضمینی برای حراست از دستاوردهای احتمالی معیشتی و رفاهی مبارزات خویش نیز نخواهند داشت. این مسأله در مورد تمامی فراز و فرودهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا مصداق واقعی دارد. کارگران در هر شرایطی به میزانی می توانند انتظارات خود را بر بورژوازی تحمیل نمایند که قادر به نمایش قدرت طبقه خود باشند. این قدرت در اعتصاب، خواباندن چرخ تولید و فلج کردن پروسه بازتولید سرمایه خیلی ملموس و مؤثر رخ میکند اما مادام که فروغ برپائی یک جامعه آزاد از قید بردگی مزدی بر پروسه اعمال آن نمی تابد سخت آسیب پذیر و شکننده ظاهر می شود. این سخن مارکس که: "تئوری اگر رادیکال باشد به یک نیروی مادی مبدل می شود و رادیکال بودن تئوری در گرو انگشت نهادن بر ریشه است" اساساً و بیش از هر مورد دیگر در همین جا موضوعیت دارد. کمونیسم متضمن نقد ریشه ای کار مزدوری است. طبقه کارگر با سلاح این نقد ریشه ای و طبقاتی تمامی قدرت واقعی نهفته در موجودیت تاریخی و اجتماعی خویش را بصورت پرورده وارد عرصه مصاف با سرمایه می کند. جنبش کارگری به همان اندازه که کمونیسم را محتوای سیر روزمره خود نموده باشد به همان میزان در مقابل سرمایه نیرومندتر و پرزورتر است. کمونیسم اصلاً قرار نیست بطور مبادا و در یک قران سعدین سیاسی در زندگی کارگران ظهور نماید. قرار نیست از درون کیفی خواست، مواضع و نظریه پردازی عده ای خاص در یک شرایط استثنائی و برای روز سرنوشت به یاری کارگران بشتابد. این سلاح باید در همه جا، در تمامی مراحل ستیز و در همه میادین جدال علیه بورژوازی همراه کارگر باشد. در اعتراض به کمی دستمزد، در عصیان علیه شرایط بد کار، در خیزش برای داشتن مسکن، در جنگ برای گرفتن آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی، در پیکار برای بهداشت و دارو و درمان، در هجوم برای داشتن امکانات آموزشی، در مبارزه برای رفع نابرابری میان زن و مرد و در هر کجای دیگر اگر پای کمونیسم و نقد کمونیستی سرمایه داری در میان نیاید قدرت مبارزه کارگران سخت ابتر و بدون پشتوانه خواهد بود. در بررسی سرگذشت تاریخی جنبش کارگری جهانی به دوره ای بر می خوریم که کارگران برخی کشورها به مراتب بیشتر از دوره های قبل یا بعد بورژوازی را از جبهه مقاومت ارتجاعی و ضدانسانی خود به عقب رانده اند. طبقه کارگر این جوامع به یمن نتایج حاصل از مبارزات این سالها توانستند برخی امکانات معیشتی، رفاهی و حقوق مدنی و سیاسی را از چنگال دشمن طبقاتی خارج سازند. بارزترین و اساسی ترین ویژگی این دوره تابش پرتو اشیری انقلاب اکتبر بر صحنه پیکار پرولتاریا و بورژوازی در این کشورها بوده است. بسیار نادرست است اگر دستیابی کارگران اروپای غربی به پاره ای مطالبات رفاهی در آن سالها را مدیون فوق سود امپریالیستی بورژوازی یا فقط دخالتگری مؤثر سوسیال دموکراسی بدانیم. پیداست که در طول دوره تاریخی مذکور کمونیسم لغو کار مزدی جریان غالب حاضر در محتوای مبارزات جاری کارگران این کشورها نبوده است اما رخداد عظیم اکتبر - با همه مستعجل بودن و زودگذر بودنش - کفه توازن قوا را به نفع جنبش کارگری جهانی و از جمله کارگران اروپایی غربی بطور مؤثر سنگین ساخته بود. کارگر اروپائی در تابش شعاع اکتبر توان آن را می یافت که سنگرهائی را ولو موقتی و ناپایدار از دست بورژوازی خارج سازد. نظام سرمایه داری در آن روزگار تاریخی با نگاه به آنچه که در روسیه رخ داده بود همه جا سایه مرگ را بر سینه خود سنگین می دید و درست برای خلاصی از مرگ حاضر بود که به تب رضایت دهد. انقلاب اکتبر حتی در سرزمین وقوعش قادر به تحقق هیچ تحول سوسیالیستی در ساختار اقتصاد و نظم اجتماعی جامعه نشده بود اما با همه اینها سرمایه جهانی را عملاً و بطور کاملاً زنده با خطر کمونیسم روبرو ساخته بود. این امر طبقه بورژوازی اروپا را ناگزیر میساخت که میان خطر توفان جنبشهای کمونیستی کارگری از یکسو و چشم پوشی از برخی اقلام سود، دومی را انتخاب کند. در سالهای تأسیس بین الملل اول کارگری نیز ما شاهد وقوع تأثیراتی از همین نوع در صحنه جدال طبقاتی توده های کارگر اروپا با بورژوازی هستیم. در آن ایام نیز انجمن بین المللی کارگران است که با گشایش افق متحد پیکار طبقاتی علیه سرمایه در پیش روی جنبش

کارگری اروپا، همه جا کفه توازن قوای میان کارگران کشورها و بورژوازی را بطور بسیار جدی به نفع جنبش کارگری بالا می برد.

کمونیسم نیروی مادی سلسله جنبان مبارزه پرولتاریا برای تغییر وضعیت موجود است. این سلاحی نیست که طبقه کارگر این کشور و آن کشور یا طبقه کارگر بین المللی در یک روز خاص از سر عصبانیت و آشفتگی آن را از انبارهای پر رطوبت تاریخ بیرون کشد و با نیروی آتش آن بورژوازی را به هلاکت رساند. این سلاح باید در همه میادین جنگ و جدل در دستان نیرومند پرولتاریا حمل شود. به زمین گذاشتن این سلاح یعنی تهی شدن از قدرت در تمامی عرصه های مبارزه، یعنی افتادن به ورطه جنبش کارگری چند دهه اخیر دنیا و از دست دادن تمامی دستاوردهائی که روزی روزگاری بورژوازی از هراس وقوع انترناسیونال اول ها و اکتبرها از خیر دریغ داشت آنها چشم پوشیده بود.

به اعتصابات عظیم چند ده هزار نفری و گاه چند صد هزار نفری کارگران در ممالک مختلف و در رابطه با مطالبات متفاوت در ده های اخیر تاریخ نگاه کنید. اعتصاب معدنچیان انگلیس در نیمه اول دهه ۸۰ بیش از یکسال به درازا کشید. بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ کارگر در این اعتصاب شرکت نمودند. آنان با اعتصاب خویش متجاوز از ۴ میلیارد پوند انگلیس ضرر و زیان بر بورژوازی بریتانیا تحمیل کردند. روز پایان اعتصاب توده معدنچی انگلیسی درست در همان موقعیتی از شرائط کار و بیحقوقی قرار داشت که یکسال قبل به امید رهائی از آن اعتصاب را آغاز نموده بود.

۴. تمامی آنچه که در مورد نقش کمونیسم به مثابه حلقه اتصال همه اشکال متفاوت اعتراض طبقه کارگر در جامعه کاپیتالیستی، نماد عالی نمایش قدرت واقعی کارگران در تمامی قلمروهای مبارزه طبقاتی و بعنوان پیش شرط ضروری احراز توانائی توده های کارگر برای جایگزینی نظام سرمایه داری توسط سازمان کار و مدنیت کمونیستی گفتیم، بعینه و با تمام و کمال در مورد فرایند متشکل شدن توده های کارگر نیز صدق میکند. هر اعتراض، مقاومت یا جنبشی دقیقاً نوع تشکل خاص و متناظر با خود را ایجاب میکند. وقتی که کارگران در کلیه وجوه کار و زندگی و وجود اجتماعی خود از فشار چنبره استثمار و بیحقوقی و مظالم سرمایه داری رنج می کشند. اگر کارگران باید در تمامی میادین مبارزه علیه وضعیت حاضر و در تمامی عرصه های مقاومت و احقاق حق خود موجودیت نظام کاپیتالیستی را آماج تعرض قرار دهند، اگر قرار است کارگران به دنبال سرنگونی دولت بورژوازی اسیر یک قدرت سیاسی جدید بالای سر خویش نشوند، اگر همه گفتگوها بر سر آن است که طبقه کارگر در پی غلبه نظامی بر بورژوازی در ورطه نوع دیگری از مناسبات اختاپوسی خرید و فروش نیروی کار گرفتار نیاید، اگر همه اینها مهم و بطور جدی مورد قبولند، پس پایه های اتحاد و تشکل توده های کارگر نیز باید بر شیرازه ستیز با اساس کار مزدی استوار باشد. واقعیت این است که آویختن به دار دموکراسی و مبارزات صنفی، طبقه کارگر را از چرخیدن بر ریل واقعی تقابل طبقاتی با سرمایه باز میدارد و در این صورت نوع سازمانیابی متناظر با دموکراسی طلبی و مطالبات صنفی نیز داریستی برای منحل شدن جنبش کارگری در ساختار نظم اجتماعی سرمایه داری است. در آموزشهای مارکس بطوری که پیشتر اشاره شد مراد درونی تنگاتنگی میان امر متشکل شدن و همپیوندی قلمروهای مختلف مبارزه طبقه کارگر وجود دارد. او به همان سیاق که مبارزه اقتصادی، سیاسی و سایر حوزه های نقد و اعتراض کارگران علیه وضعیت موجود را وجوه پیوسته یک جنبش طبقاتی می بیند، بستر شکل گیری، تمرکز، پیشروی و قدرت گیری این جنبش را نیز واحد، مشترک و همگن تلقی میکند. حزب در نگاه مارکس عالیترین شکل سازمانیابی طبقه کارگر است اما هیچ فراموش نکنیم که مارکس از اتحاد و تشکل طبقه و در واقع از تحزب کارگران بصورت یک طبقه سخن می گوید. او حزب را شکل سیاسی وجود پرولتاریا ارزیابی می نماید و تصریح می کند که پرولتاریای نامتحزب طبقه ای نه برای خود که بالعکس برای سرمایه و مسخ و منجمد در باورها، قیود و پندارهای برتافته از ملزومات پروسه بازتولید سرمایه است. در مانیفست کمونیست در توضیح رابطه کمونیستها با طبقه کارگر قبل از هر چیز بر این نکته اساسی تأکید می شود که کمونیستها حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند بلکه هدف عاجل آنها متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه است. نوعی از تشکل که تجلی تحزب واقعی توده های کارگر است. معنای روشن این سخن آنست که اولاً حزب کارگری یک سازمان فراگیر توده های کارگر و نه تجمع خاص عناصر پیشقراول این طبقه است، ثانیاً این سازمان متشکل از توده های طبقه کارگر ظرف پیکار

توده فروشنده نیروی کار علیه سرمایه در همه وجوه حیات اجتماعی است. ثالثاً و در تکمیل این مشخصات اینکه کمونیستها یا فعالین جنبش لغو کار مزدی مجاز نیستند حزبی جدا از جنبش جاری کارگران برپای دارند، همچنانکه محق نیستند اتحادیه و سازمان خاص مطالبات صنفی بر سر راه سازمانیابی سراسری و متحد طبقه کارگر سبز کنند. تا آنجا که به مارکس و جنبش کارگری آن ایام مربوط می شود هیچ سخنی از اتحادیه به مثابه ظرف ویژه مبارزه اقتصادی و حزب بعنوان سازمان مبارزه طبقاتی و سیاسی در میان نیست. اتحادیه ها آموزشگاه سوسیالیسم و کانون مبارزه متحد پرولتاریا برای سرنگونی تمامیت جامعه کهنه قلمداد می شوند، حزب نیز تشکل توده های کارگر بعنوان یک طبقه برای مبارزه متشکل علیه سرمایه و پایان دادن به کار مزدوری تعریف می گردد. شیرازه و بنیاد بحث در همه جا وحدت طبقه، سازمانیابی متحد همه کارگران، پیکار علیه بردگی مزدی در همه قلمروهای کار و زندگی اجتماعی، پیش رفتن بسوی دنیائی فراسوی مرزهای سرمایه داری و بالاخره حضور فعال و جامع الاطراف گرایش کمونیستی طبقه کارگر در سازمان دادن این جنبش برای تحقق عملی اهداف آن است. انترناسیونال اول درست در چنین فضائی تشکیل گردید و چنین نوعی از تحزب و تشکل توده های کارگر کشورها را در سطح بین المللی در دستور کار خود قرار داد. قرارها، پایه ها و درونمایه فراخوان انترناسیونال بر نفی و طرد تکه پاره کردن جنبش کارگری به شعبات صنفی و طبقاتی، اقتصادی و سیاسی یا دموکراتیک و کمونیستی، اصلاح طلبانه و انقلابی و نظائر اینها استوار بود. اساسنامه انترناسیونال حتی تحزب گسیخته و گسسته کارگران کشورها از زنجیره وحدت جهانی پرولتاریا را نیز پاشنه آشیل جنبش کارگری تلقی می نمود. مارکس در تنظیم اساسنامه بین الملل اول پس از تأکید بر مسأله لغو کار مزدی بعنوان هدف اساسی و بلاواسطه جنبش کارگری جهانی ضمن تصریح سترونی و بی نتیجه ماندن تمامی تلاشهای پیشین، فقدان همبستگی کارگران عرصه های مختلف کار و تولید در یک کشور و متحد نبودن طبقه کارگر کشورها در یک پیکار واحد طبقاتی را یک علت مهم این بی نتیجه ماندنها و شکستها قلمداد میکند.

"از آنجا که رهائی طبقه کارگر می بایستی بدست خود کارگران انجام گیرد....، از آنجا که کنترل اقتصادی کارگران توسط دارندگان ابزار کار اساسی ترین علت بردگی در تمامی اشکال یعنی فلاکت اجتماعی، تنزل معنوی و وابستگی سیاسی است... از آنجا که رهائی اقتصادی طبقه کارگر هدف بزرگی است که تمامی جنبش سیاسی می بایستی تابع آن باشد.... از آنجا که تمامی تلاش هائی که به این هدف منتهی می شود تا کنون با شکست روبرو شده و فاقد همبستگی کارگران حرفه های گوناگون در یک کشور و اتحاد برادرانه بین طبقات کارگر کشورهای گوناگون بوده است.... از آنجا که ... بنا بر تمامی این دلایل مجمع بین المللی کارگران تأسیس شده است" (بولتن اسناد و منابع مربوط به مباحث اساسنامه)

عبارات بالا پایه ای ترین و محوری ترین ویژگیهای یک حزب واقعی کارگری را بطور بسیار صریح فرموله می نماید. موکول بودن و محول بودن امر رهائی طبقه کارگر بدست خود طبقه کارگر، نهفته بودن ریشه فلاتها و مصیبتها اقتصادی، بی حقوقی های سیاسی و سیه روزیهای اجتماعی کارگران در نظام سرمایه داری، اهمیت رهائی اقتصادی کارگران و ضرورت تبعیت تمامی جنبش سیاسی از این مهم، ورشکستگی فعالیتهای پراکنده و اهمیت شایان و کاملاً فوق العاده اتحاد و همپیوندی همه صور اعتراض و پیکار طبقه کارگر حول محور جنبش لغو کار مزدی، آری درست همین شروط و مؤلفه های اساسی هستند که باید در شیرازه حیات سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر حضور شفاف و قدردمند داشته باشند. حزبی که ظرف طغیان و هدایت جنبش توده های کارگر علیه تمامی وجوه استثمار، ستم و بی حقوقی کاپیتالیستی نیست، حزبی که توده های طبقه کارگر را برای برپائی سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی در درون خود متشکل و متحد نمی سازد، حزبی که نقد کمونیستی سرمایه داری را به آگاهی کارگران و به نیروی مادی پیکار پرولتاریا علیه سرمایه بسط نمی دهد مسلماً هیچ نشانی از یک حزب کارگری و کمونیستی ندارد. درست به همین سیاق موعظه کردن کارگران به منزلت و ضرورت تشکلهای صنفی یا اتحادیه ای، ریخته گری کردن و مثله نمودن جنبش کارگری در قالبهای صنفی، سیاسی، دموکراتیک و سوسیالیستی و... تلاش برای ساختن حزب بدون کارگران و اتحادیه های بدون کمونیسم لغو کار مزدی، لجبازی بر بدعتهای منحط اختصاص مبارزه کمونیستی به حزب ایزوله، سکت گونه غیر اجتماعی و بسنده دانستن کار جنبش وسیع توده ای کارگران به مبارزات صنفی و... همه و همه ضربات کوبنده ای است که از سوی دشمنان دانا و بیشتر از آنها دوستان نادان بر پیکر سازمانیابی و تحزب واقعی

کارگران جنبش شورائی و تحزب کمونیستی

تا اینجا هر چند فشرده و دست و پا شکسته از منطق درونی پیوند عرصه های مختلف مبارزات کارگران باهم، از کمونیسم بعنوان نیروی سلسله جنبان قدرت راستین طبقاتی توده های کارگر و از ضرورت و اهمیت حیاتی تشکل یابی کارگران در یک ظرف واحد طبقاتی سخن گفته ایم. نکته بعدی این است که در عالم واقع یا در پراتیک جنبش جاری توده های کارگر این سازمانیابی و تحزب چگونه محقق میگردد؟ چگونه و در چه پروسه ای جنبش طبقه کارگر علیه اساس کار مزدوری، مبارزات روزمره کارگران برای تحقق مطالبات معیشتی و رفاهی و بالاخره خیزش توده های کارگر برای آزادیهای سیاسی یا حقوق اجتماعی و مدنی به یک جریان طبقاتی واحد، در درون یک ظرف سازمانی واحد تبدیل میشود؟ این یک پرسش بسیار اساسی است اما اولین پاسخ این سؤال اساسی این است که همپیوندی، پیوستگی و آرایش متحد مذکور قرار نیست توسط عده ای خاص آفریده شود. این پیوند و وحدت بطور درون جوش در وجود جنبش کارگری موجود است. تمامی بحث بر سر این است که بورژوازی با لوله تفنگ و گرایشات عدیده سوسیال رفرمیستی با حربه توهم آفرینی و هر دوی آنها با استمداد از ایدئولوژی، فرهنگ، سنن و باورهای فرارسته از ملزومات بازتولید سرمایه، این همپیوندی و پیوستگی را نابود کرده و به ورطه گسست فرو می کشند. درست بر همین مبنی تمامی اهمیت کار کمونیستها این است که از طریق مبارزه ای جامع الاطراف علیه باورها، توهمات و افکار و ایده های مسلط طبقه بورژوازی، خط اتصال و آرایش وجوه متمایز مبارزه کارگران را بر محور کمونیسم و جبهه جنگ واقعی علیه کار مزدوری استوار سازند. یک معنای سخن مارکس که: "کمونیستها اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش کارگری را در چهارچوب آن بگنجانند" نیز همین است. آنچه مایه شقه شقه شدن، چندپارچگی و چند سازمانی جنبش کارگری می شود گرایشات، افقها و راه حل‌هایی است که طبیعتاً زمینه های مادی پذیرش آنها در طبقه کارگر بسان هر طبقه اجتماعی دیگر وجود دارد اما بنیاداً افقها و آلترناتیوهای برتافته از مصالح و ملزومات پروسه بازتولید سرمایه اند و لاجرم توسط بورژوازی از مجاری گوناگون بطور مستمر و روتین به درون جنبش کارگری تزریق می شوند. این حرف که توده های وسیع طبقه کارگر در جبهه مبارزات صنفی سنگر گیرند، اتحادیه بسازند و برای تحقق مطالبات معیشتی و رفاهی یا حقوق شهروندی خویش مبارزه کنند، این سخن که فعالین کمونیست باید برای خود حزبی داشته باشند و برای تسخیر قدرت سیاسی پیکار کنند، این بحث که توده های متشکل در اتحادیه ها و مجامع صنفی در یک زمان موعود و بر بستر یک تندپیچ ویژه تاریخی به ندای فعالین کمونیست متحزب خویش لبیک می گویند و دست در دست هم دمار از روزگار سرمایه داری در می آورند، آری همه اینها نه پرتو آموزشهای مارکسی مبارزه طبقاتی و نه سخن کمونیسم مارکسی که بیان اندیشوار انتظارات و افق بافیهای اشکال متنوع کمونیسم بورژوائی است. جنبش کارگری نه سازمانیابی توده ای مجزا از تحزب کمونیستی احتیاج دارد و نه تحزب کمونیستی خارج از مدار سازمانیابی توده ای طلب می کند. کارگران یک تشکیلات واحد سراسری نیاز دارند. تشکیلاتی که ظرف پیکار پیوسته طبقاتی آنها علیه سرمایه باشد.

جنبش کارگری خصلتاً و درون جوش یک جنبش شورائی ضد کاپیتالیستی است. این جنبش است که باید ببالد و سازمان یابد. کمونیسم هارمونی حیات و قدرت طبقه کارگر و شورائی بودن تنها کالبد متناسب بالندگی و تجلی قدرت این جنبش است. حرفهای بسیار زیادی با جوهر خرافه به مغز، به اندام و به سیستم گردش خون جنبش کارگری تزریق شده است. این سموم باید از ارگانسیم حیات مبارزه طبقاتی کارگران تصفیه گردد. نمی توان به کارگر گفت که اتحادیه یا تشکل صنفی بر پای دار و برای استیفای مطالبات صنفی خود پیکار کن!! فقط می توان و باید گفت که متشکل و متحزب شو و به مدد مبارزه متحد و متحزب خود علیه تمامی استثمار، بیحقوقی، ستم و جنایاتی که نظام سرمایه داری از همه سو، از زمین و آسمان و شش گوشه زندگی بر تو تحمیل نموده است بجنگ. جنگی جامع الاطراف که هدف مستقیم آن پایان دادن به حیات رابطه خرید

و فروش نیروی کار و وجود طبقات و جامعه طبقاتی باشد. عینیت سیاسی، اجتماعی و طبقاتی این پیام فقط در یک جنبش شورائی لغو کار مزدی می تواند متجلی گردد. اعتراض و خیزش کارگران در بنمایه وجودی خود دو خصلت بنیادی و درونی را با خود حمل می کند. اول اینکه ضد سرمایه داری است و دوم اینکه در شکل بروز خود شورائی است. در زیر فشار هارترین دیکتاتوریهها، آنجا که بورژوازی نه فقط کمونیسم بلکه حتی رفرمیسم را از وحشت کمونیسم به صلابه می کشد، کارگران همیشه فریاد اعتراض خود را در فواره خیزشهای شورائی فوران می کنند. آنانکه جنبش کارگری جامعه ای مانند ایران را دیده و می شناسند بسیار خوب می دانند که چگونه نچواها و بیان نارضائیهای کارگران در یک پروسه کوتاه چند روزه به فریاد مخفی و نهفته کل چند هزار کارگر یک کارگاه بدل می شود و این فریاد دستجمعی طبقاتی یکباره در یک صبحگاه روز کاری، بی نیاز از قانونیت و حقوق صنفی، بی نیاز از طی پروسه بوروکراتیک و سندیکاسالاری، حتی به دور از دستبرد چشم و گوش نوکران سرمایه، بصورت یک خیزش اعتصابی نیرومند در برابر کارفرمایان و دولت بورژوازی قد میکشد. این یک شکل طبیعی انفجار اعتراض کارگران است و این شکل در همه وجوه شورائی، علیه سرمایه، علیه قانونیت و قانون مداری سرمایه، علیه دولت سرمایه داری و علیه نظم سیاسی و تولیدی و مدنی سرمایه است. رهنمود ساختن اتحادیه های صنفی منحل در داربست نظم سیاسی و مدنی سرمایه دستور حراج این قدرت انفجار و اعتراض در بازار بورژوازی است. به همان صورت که فتوای ساختن حزب پیشاهنگان و پیشتازان کمونیست فرمان به خروج کمونیسم از جبهه جنگ طبقه کارگر با بورژوازی است. مسیر طبیعی بالندگی و قدرت یابی این جنبش یک ساختار شورائی با درفش نیرومند کمونیسم لغو کار مزدی است. این بدان معنی است که فعالین کمونیست در خارج از این ظرف و بستر و ساختار شورائی نمی توانند برای خود دفتر و دستک حزبی جداگانه ای بر پای دارند و بنام طبقه کارگر برای خویش موقعیت و مکان سیاسی کارگری!!! غصب کنند. همچنانکه سندیکالیستها نیز مجاز نیستند جنبش لغو کار مزدی و ظرف متناظر شورائی آن را به ثمن بخش در بازار داد و ستد سرمایه چوب حراج بزنند. به سؤالی که در بالا طرح کردیم باز می گردیم. اینکه همپیوندی، پیوستگی و آرایش متحد مبارزات، تشکل توده ای و تحزب کمونیستی طبقه کارگر چگونه محقق می شود؟ بخش نخست پاسخ این سؤال را تا همین جا کم و بیش اشاره کردیم. خیلی کوتاه توضیح دادیم که این آرایش متحد، مبتنی بر واقعیت طبیعی و درونی جنبش کارگری است، جنبشی که بطور درون جوش طبقاتی، شورائی و علیه سرمایه داری است. در بخش دوم پاسخ علی الاصول باید به جستجوی مؤلفه ها و عواملی پردازیم که اولاً: موجب انکشاف، بالندگی و تقویت درونمایه طبقاتی، شورائی و کمونیستی این جنبش میشود و ثانیاً راه نفوذ راه حلهای مخرب و مضر ملزومات این توانبخشی یا اقتداربایی طبقاتی به درون جنبش کارگری را بگونه ای مؤثر سد میکنند. به بیان دیگر بحث تحزب و تشکل اساساً بحث سازمانیابی این جنبش با همین ویژگیهای مشخص و پایه ای است که در بالا توضیح دادیم. در این راستا می توان و باید بر راهبردها و کارسازهای مهم زیر انگشت تأکید گذاشت.

۱. توضیح واضح است که تحزب و تشکل طبقه کارگر در رابطه با دورنمای معین، برنامه، مطالبات و سیاستهای جاری مشخص صورت می گیرد. یک مسأله بسیار اساسی و سرنوشت ساز در این قلمرو خاص این است که برنامه و مطالبات جنبش کارگری مطلقاً نمی تواند به شیوه و مضمون آنچه فی الحال چپ ایران و دنیا اندیشه یا طرح می کند، مطرح گردد. برنامه نویسی رایج چپ در پر طمطراق ترین حالت مشتمل بر نوعی کمونیسم "بازوبندی" بعلاوه جدولی از مطالبات صنفی و سندیکالیستی است. تحزب شورائی جنبش لغو کار مزدی فقط می تواند بر پایه طرح کمونیسم زنده و حی و حاضر صورت گیرد. مطالباتی مانند: داشتن مسکن رایگان بهداشت و درمان رایگان، تحصیل رایگان و اجباری برای کودکان و نوجوانان تا هر سنی که بخواهند، ایاب و ذهاب رایگان، مراقبت رایگان از سالمندان، تضمین کلیه امکانات رفاهی و معیشتی برای کلیه کسانی که به هر دلیل بیکارند یا به بیان دیگر حذف کامل رابطه میان برخورداری کامل از این امکانات با فروش نیروی کار، پایان دادن به هرنوع وابستگی اقتصادی زن به مرد یا فرزندان به والدین، محو تمامی تمایزات حقوقی و اجتماعی بین زن و مرد، ممنوعیت مطلق کار کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال، داشتن مهد کودک و دوره های پیشادبستانی تمام رایگان، تعیین درآمد شهروندان بر پایه محاسبه سهم سرانه از محصول اجتماعی سالانه پس از کسر هزینه بازتولید وسائل تولید و رفاه

همگانی، تعیین زمان کار روزانه و سن بازنشستگی توسط کارگران، تعیین اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود یا هر چیز به چه میزان تولید گردد توسط طبقه کارگر، مقابله با هر نوع دخالت دولت در کار فعالیتهای سیاسی، تحزب، تظاهرات، اعتصاب یا هر مبارزه و جنبش اجتماعی، محور ریشه های اقتصادی، اجتماعی اعتیاد و مقابله با هر نوع خرید و فروش مواد مخدر یا بسیاری خواسته ای دیگر از این نوع باید به مثابه حقوق طبیعی، مفروض و قابل حصول طبقه کارگر بطور حی و حاضر شالوده و شیرازه امر تحزب کارگران قرار گیرد. این سخن که چنین مطالباتی در مدار حاکمیت سرمایه قابل حصول نیست پس طرح آنها نادرست است سخنی بطور کامل نادرست و عمیقاً طلبانه است. طبقه کارگر باید پتک آهنین ضد سرمایه داری بودن خود را در هر دم و بازدم زندگی اش در پهنه جامعه و تاریخ بر دیوار قدرت سرمایه فرو کوبد. مبارزه طبقاتی کارگران یعنی همین، یعنی جنگیدن برای آنچه که حق مسلم آنهاست و سرمایه با زور گلوله و دستگاه اختاپوسی قدرتش از آنها سلب نموده است. هیچ قرار نیست کارگران فقط برای مطالباتی مبارزه کنند که بورژوازی پس از حصول نرخ سود بالایش از سر صدقه و برای رفع بلا به پرداخت آنها رضایت دهد. در هر حال فراخوان تحزب باید ناظر بر طرح این مطالبات و پیکار برای تحقق عاجل آنها باشد. فراخوان در همان حال اعلام میدارد که طبقه سرمایه دار مسلماً تا آخرین گلوله اش در مقابل این مطالبات مقاومت خواهد نمود و بر همین اساس جنبش کارگری چاره ای ندارد جز اینکه کار را با بورژوازی یکسره کند و با محو کار مزدوری به هر نوع دولت بالای سر شهروندان و به تسلط سرمایه بر شرایط کار و زندگی انسانها پایان بخشد. فراخوان اهمیت اتحاد انترناسیونالیستی کارگران رانه فقط برای تسویه حساب نهائی با سرمایه جهانی که حتی به خاطر تضمین پیروزی در مبارزات روزمره علیه استثمار و بیحقوقی سرمایه داری مورد تأکید جدی قرار می دهد.

۲. تحزب طبقه کارگر تحزب حول این دورنما، مطالبات و فراخوان یا بیان دیگر تحزب پیکار و اعتراض طبقاتی او علیه سرمایه داری در همه عرصه های حیات اجتماعی است. تحزب کمونیستی کارگران همین جا و در درون همین جنبش شورائی جامعه عمل می پوشد. کمونیستهای مارکسی پیش از اینکه کمونیست باشند کارگردان و این کارگر بودن آنها با پیکار بودن، زندان بودن و تبعید بودنشان فسخ و مسخ نمی شود. همچنانکه هر کارگر دیگر در شرائط بیکاری مکان و موقعیت طبقاتی خویش را تغییر نمی دهد یا شرائط عضویت خویش در جنبش کارگری و جنبش لغو کار مزدی طبقه اش را از کف نمی نهد. کمونیست ها چهره های اندیشمند، مبرز، آگاه، توانا، سیاسی، چاره پرداز و مؤثر جنبش لغو کار مزدی اند. آنان در بیرون این جنبش به ماهی خارج از آب می مانند و تقلا و تلاش آنها برای متحزب شدن در فاصله دور از ساحل فقط اجتماع ماهیان مهجور از اقیانوس را تداعی می کند. هیاهوی تحزب آنها در چنین وضعی نه نشانه "تکوین نسل که صرفاً حکایت تمرین مرگ" است. کار روتین کمونیستها در این جنبش نقد مارکسی تمامی راه حلهای سوسیال بورژوائی، آناتومی مارکسی عینیت موجود کاپیتالیستی، تبلیغ آلترناتیوها و راه حلهای کمونیستی در جریان هر رخداد مبارزه طبقاتی، تبلیغ مستقیم بدیل حی و حاضر طبقاتی و در یک کلام پیشبرد پروسه جهتگیری روزمره آن بسوی انقلاب کمونیستی است.

۳. انجام این کارها و همدلی و همسوئی در پیشبرد آنها به خودی خود و بطور طبیعی فعالین کمونیست جنبش شورائی را در یک پیوند مستحکمتر و نیرومندتر در قیاس با کل توده کارگران قرار میدهد، اما این پیوند ارگانیک تر و استوارتر مطلقاً فعالین کمونیست را به تشکیلاتی جدا از سازمان جنبش شورائی تبدیل نمیکند. بالعکس آنها را به نفوذ هر چه بیشتر در ژرفای جنبش مذکور و مبدل شدن به قدرت مؤثر پیوند همه نیروهای آن ارتقاء میدهد. پیوند ویژه این فعالین نسبت به سازمان فراگیر جنبش شورائی را بطور خام و عامیانه می توان به سیستم اعصاب و ارتباطات درون ارگانیک حیات موجود زنده تشبیه کرد. سیستم اعصاب و ارتباطاتی که ملزومات توسعه و تقویت جنبش لغو کار مزدی را بین کل جنبش از یکسو و شرائط کار و زیست و پیکار طبقه کارگر در جامعه کاپیتالیستی از سوی دیگر با مغز هشیار مارکسی و کمونیستی پراتیک میکند. تحزب کمونیستی طبقه کارگر به این معنا و به این اعتبار سازمانی جدا از جنبش شورائی لغو کار مزدی نیست. در اینجا "قاشق و چنگال صد دست پلو هیچی" سایه زشت خود را بر سر کمونیسم سنگین نمیسازد. این تحزب دهها صدر و ذیل، کمیته مرکزی، دبیر اول و دبیر دهم بیگانه با هر چه جنبش کارگری و کمونیسم و طبقه کارگر را در خود یدک نمی کشد. چهره های این تحزب چهره هائی نیستند که بخواهند با زور دهها نشریه و هزاران بلندگوی بی مخاطب، اسم و رسم فاقد هویت

اجتماعی خود را بگوش آدمها برسانند در این روایت شخصیت‌های حزبی فعالان آگاه جنبش شورائی لغو کار مزدی اند و هر نقش و عنوان و فونکسیون که دارند در جنبش کارگری بازتاب و تبلور دارد. حزب در اینجا تحزب جنبش لغو کار مزدی طبقه کارگر است و سازمانیابی و تفکیک وظائف و هر چه در آن جریان دارد از متن ملزومات تقویت و پیشبرد اهداف این جنبش نشأت می‌گیرد.

۴. برخلاف تصور گرایش‌های سندی‌کالیستی و سوسیال‌رفرمیستی از یکسو و چپ‌رادیکال‌غیرکارگری از سوی دیگر، طرح تحزب و سازمانیابی کارگران بر اساس چنین پلاتفرم یا فراخوانی نه فقط هیچ اتوپیک و انگارگرایانه نیست، که بالعکس ناظر بر ظرفیت درونی و پویه طبقاتی واقعی جنبش کارگری است. یک چیز در این میان کاملاً بدیهی است. نه صرف نیت خیر فعالین کمونیست می‌تواند دستمایه کافی برای تحقق این هدف باشد، نه بورژوازی از هیچ جنایت و سبعیتی برای در هم شکستن این نوع تحزب و تشکل کارگران صرف‌نظر می‌کند و نه فوری و بغتاً همه بخشهای طبقه کارگر به چنین فراخوانی آمنا و سلمنا می‌گویند. اما تمامی این واقعیتها هیچ مجوزی نیز بدست پیشروان جنبش کارگری نمی‌دهد که پس بهترین راه ساختن حزب کاغذی از یکسو و تشکلهای صنفی منحل در داربست نظم سیاسی سرمایه از سوی دیگر است!! این واقعیتها در یک تبیین شفاف کارگری و مارکسی به ما می‌گویند که کمونیستها باید زمینی و پراتیک، در تمامی عرصه‌های تقابل طبقه کارگر با سرمایه یا در واقع در کلیه قلمروهای حیات طبقاتی و اجتماعی توده‌های کارگر برای متحزب ساختن کارگران حول دورنما، مطالبات و راه‌حلهای مستقل طبقاتی شان تلاش کنند. فعالین کمونیست باید از مرداب مرگ دموکراسی طلبی، رادیکال‌نمائی بی‌مایه، رفرمیسم و اتحادیه‌گرایی، کمونیست‌کاغذی و کتابی بودن سر بیرون آورند. باید با حضور سیاسی، نظری، عملی و اجتماعی در سیر حوادث روزمره مبارزات کارگران دنیا پیوند ارگانیک گرسنگیها، محرومیتها، بی‌خانمانیها و سیه‌روزیهای بشریت معاصر با اساس موجودیت سرمایه‌داری را برای توده‌های کارگر تشریح کنند، باید برای کارگران توضیح دهند که آنان نه صنوف متفرق بلکه یک طبقه واحدند و مبارزات آنها برای حصول خواسته‌ها و انتظاراتشان مبارزه‌ای سراسری و طبقاتی است. همه جا به گفتگو بنشینند که معضل زندگی مردم کارگر دنیا مطلقاً با بستن قراردادهای جمعی بجای قراردادهای محلی کار، با اکتفاء به مطالبه افزایش دستمزد و تحمل همزمان کاهش دستمزدهای واقعی، با ساختن اتحادیه و داشتن ظرفی برای مصالحه اختلافات با بورژوازی، با مشارکت مدنی! در برنامه ریزی رابطه خرید و فروش نیروی کار، با دل بستن به عقب نشینی‌های مسالمت آمیز سرمایه‌داران، با کار بیشتر برای کارفرمایان خصوصی و دولتی، با تمکین به حریم قانون و قانونیت نظام کاپیتالیستی، با تقلا برای برقراری دموکراسی پایدار در قلمرو مناسبات بردگی مزدی، با دادن پیشنهاد برای الگوی اقتصاد سرمایه‌داری به نفع کارگران!!! و مشابه اینها نه فقط گشوده نمی‌شود که دل بستن به این توهّمات تمامی نیروی پیکار طبقاتی آنها را نیز سخت به هد میدهد. در همین راستا و در جریان این توضیحات باید خاطرنشان ساخت که متشکل شدن در مجامع صنفی و اتحادیه‌ای گسسته از محور پیکار علیه کار مزدوری عملاً حلق آویز شدن به چوبه دار سرمایه‌داری است. کمونیستها باید با تمامی دار و ندار خویش به تشریح جامع الاطراف این مسائل در میان کارگران اهتمام کنند. باید همه جا در زیر اهمیت حیاتی متحزب شدن برای لغو کار مزدی و تحقق عاجل مطالبات مطرح شده در یک فراخوان طبقاتی و کمونیستی خط تأکید بکشند و بالاخره باید در متن همین تلاش سرتاسری بعنوان انسانهای ریشه دار در درون جنبش کارگری فرایند عملی این تحزب و سازمانیابی طبقاتی را پی‌گیرند. بسیاری خواهند گفت و تا کنون فراوان گفته‌اند که کمونیستها و فعالین جنبش کارگری ضد سرمایه‌داری همواره انسانهای محکوم به مرگند و زندگی آنها از این لحظه تا آن لحظه است. بعلاوه بورژوازی در هر کجا هر آوای اعتراض علیه کار مزدی را به گلوله می‌بندد. در این صورت چگونه می‌توان امر تحزب طبقاتی و سازمانیابی مبارزات روزمره کارگران را به هم آمیخت؟ چگونه می‌توان به این نوع تحزب و تشکل جنبش کارگری لباس واقعیت پوشید؟ پاسخ این ایرادات خیلی کوتاه و ساده این است که تا لحظه حاضر تدین در کلاف چنان تفکر و پندار سوسیال‌رفرمیستی و لاجرم عدول از پیگیری طریق مارکسی تحزب و تشکل کارگران حتی میلیمتری از ارتفاع ستون خشم و قهر بورژوازی نکاسته است، میلیمتری از طول و عرض گورستانهای نظیر "خاوران" ("لعنت آباد")!! کم ننموده است. هیچ تقلیلی در شمار کمونیستهای اعدامی در هیچ کجای دنیا نداده است، هیچ

کجا بورژوازی را در کار گلوله باران اعتصابات کارگری دچار شرم حضور نکرده است. حتی در جامعه ای مانند ایران هیچ اتحادیه کاریکاتوری باب طبع سندیکالیستها هم به کارگران ارزانی نداشته است. تاوان سنگینی که طبقه کارگر در تاریخ پرداخته است نه نتیجه پافشاری وی بر مطالبات، افق و تحزب کمونیستی که بالعکس محصول غلطیدن در ورطه توهامات سوسیال رفرمیستی بوده است.

کمونیسم بورژوائی و سازمانیابی جنبش کارگری

آنچه در بالا پیرامون کمونیسم و تحزب گفتیم برداشت معین ما از درونمایه کمونیسم طبقه کارگر، روایت مارکسی این کمونیسم، راهبردها، کارسازها یا ملزومات تحکیم پایه های جنبش لغو کار مزدی و بالاخره پیش شرطها و پیش فرضهای الزامی پیروزی این جنبش است. در دوره های میدی از حیات جنبش کارگری جهانی ما شاهد استیلاستنباطاتی دیگر، مفروضاتی مخالف و استنتاجاتی مغایر با تبیین ها و مباحث فوق در رابطه با کمونیسم و در رابطه با فرایند سازمانیابی و تحزب طبقه کارگر بوده ایم و اینک هستیم. حزب در سراسر این دوره با چهره و تصویری متضاد پیش روی توده های کارگر ظاهر شده است. سازمانیابی کارگران در مضمون، ساختار و رویکردی منافی با آنچه گفتیم به پراتیک نشسته است. پیداست که این تمایزات یا اختلاف پرسپکتیوها در درون خود مناقشه ای بسیار پایه ای تر، مناقشه در فهم طبقاتی کمونیسم را با خود حمل می کرده است و باز پیداست که دامنه تأثیر این جدال اساسی تر همه مسائل دیگر مبارزه طبقاتی پرولتاریا از جمله درک انقلاب کارگری، موضوعیت جنبش لغو کار مزدی، بحث قدرت سیاسی و ... را نیز متأثر می ساخته است. در طول این دوران فهم متعارف مسأله کمونیسم و جنبش کارگری و تحزب بر ساحل این باور لنگر انداخته است که: کارگران در شرایط کار و زیست خویش برای جنگ و جدل با کارفرمایان حول مطالبات معیشتی و رفاهی خود تشکیلاتی دست و پا نمایند. همزمان کمونیستها هم برای رهبری مبارزات صنفی، دموکراتیک و طبقاتی درون جامعه حزبی بر پای دارند" این آراسته ترین، ادیته ترین بی عیب ترین و پرداخته ترین سیمای روایت یا پراتیکی است که رادیکال ترین و پرچمال ترین شکل کمونیسم رایج، چپ رادیکال، سوسیال رفرمیسم سندیکالیستی و سایر گرایشات کمونیسم موجود در مورد جنبش کارگری، تحزب و سازمانیابی توده ای این جنبش طرح و تبلیغ کرده اند. بر پایه مفاد پراتیک این گرایشات، پرولتاریا تا پیش از تسخیر قدرت سیاسی باید در زمین بازی بورژوازی مشغول چون و چرا برای بهبود احتمالی زندگی خود باشد. همزمان حزب کمونیست کارگران نیز باید توده های کارگر را به انقلاب و به سرنگونی ماشین دولتی بورژوازی فراخوان دهد و به میزان توانش جنبش سرنگونی طلبی را سازماندهی نماید!! در رصدگاه این نگاه روزی روزگاری پائینی ها تاب تحمل بالائینها را از دست می دهند و همزمان بالائینها زیر فشار پائینی ها توش و توان حکومت را از کف می نهند. در این قران سعدین سیاسی که به دوران اعتلای انقلابی شهرت دارد حزب کمونیست موفق می گردد که با حمایت توده وسیع کارگران متشکل در اتحادیه ها و مجامع صنفی یا اساساً فاقد هر نوع تشکل، ماشین دولتی موجود بورژوازی را در هم کوبد. حزب بنمایندگی از کارگران عنان قدرت سیاسی را در دست می گیرد و با عبور از "دوره گذار"، تحول سوسیالیستی جامعه سرمایه داری را پراتیک مینماید! در اینجا نقطه عزیمت، جنبش لغو کارمزدی کارگران و پاسخگویی کمونیستی به مسائل جاری عدیده آن نیست. اساساً این جنبش نیست که قرار است بورژوازی را سرنگون سازد و کمونیسم را مستقر سازد. کارگران و کمونیستها موجوداتی از جنس هم و افراد یک طبقه واحد اجتماعی نیستند، نوعی تقسیم کار مقدر و مقرر آنها را از هم جدا و به تقبل وظائف اختصاصی متمایز و منفک هدایت می نماید. توده های کارگر می توانند در سیطره قبول سلطه سرمایه، بدون داشتن هیچ بدیل زنده و اکتوتل طبقاتی درگیر جنگ و ستیز برای دموکراتیزه کردن شرایط کار و زیست و استیفای حق و حقوق شهروندی بیشتر از کارفرمایان یا دولت سرمایه داری باشند. در مقابل یا در آن گوشه میدان، سرنشینان انقلابی نظر پرداز دستگاه دیوانسالار حزبی است که باید از کمونیسم، از تسخیر قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی سخن رانند. در اینجا تحول کمونیستی جامعه و لغو کار مزدوری در گرو حضور مؤثر، نافذ و سراسری طبقه کارگر در برنامه ریزی تولید کار و اجتماعی نیست. حزب پس از تسخیر قدرت سیاسی

این کار را بعهده می‌گیرد!!! معنای تسخیر قدرت سیاسی نیز پایان دادن به هر نوع حکومت بالای سر جامعه نمی‌باشد!! نیروی سیاسی الیتی که با قدرت انقلاب کارگران به برج استوار قدرت پرتاب می‌شود، مجاز است که دولت فوق کارگران قلمداد نگردد!! بر همین پایه برای سرنگونی بورژوازی نیز نیازی به سازمانیابی سراسری توده‌های کارگر در یک جنبش لغو کار مزدی وجود ندارد!! نفس ناضائی کارگران از دولت بورژوازی و اعتماد آنان به دستگاه برتر حزبی چاره‌گشای همهٔ معضلات و دشواریهای جایگزینی جامعهٔ کهنه با نظم نوین اجتماعی است!! حلقه‌های پایانی این زنجیرهٔ نگاه طبقاتی با مجوز گسیل کارگران به جنبش اتحادیه‌ای در یکسو و جواز تحزب فعالین کمونیست در سازمان خاص خویش در سوی دیگر تکمیل می‌گردد. در اینجا همهٔ ساز و کارها، سازمانیابی‌ها، راه‌ها و راهبردها دقیقاً در تخالف با آن موضوعات و مسائلی است که برای کمونیسم مارکسی و برای جنبش لغو کار مزدی مطرح می‌گردد. در اساساً بر پاشنهٔ دیگری می‌چرخد. پاشنهٔ سرمایه‌داری دولتی، هر چند که منادیان این جنبش خود را جوهر هستی کمونیسم مارکسی و کارگری قلمداد نمایند. مارکس صریح، شفاف و غیر قابل تفسیر از گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقهٔ کارگر متشکل و متحزب گفتگو نموده است. او در هم شکستن ماشین دولتی سرمایه‌داری را امر جنبش لغو کار مزدی و پرولتاریای سازمان یافته در خط جبههٔ کمونیسم قلمداد می‌کرد. در نگاه وی این جنبش مسلح به راه حل روشن کمونیستی است که در شرایط احراز قدرت مؤثر طبقاتی به حاکمیت سیاسی بورژوازی پایان می‌دهد و پروسهٔ استقرار کمونیسم را دستور زندگی خویش می‌نماید. او حزب را با طبقهٔ کارگر متحزب، کمونیسم را با جنبش لغو کار مزدی طبقهٔ کارگر، سازمانیابی توده‌ای کارگران را تحزب واقعی طبقاتی کارگران تلقی می‌کرد. در منظر وی حزب پرولتاریا سازمان سراسری پیکار طبقه، کمونیسم جنبش لغو کار مزدی طبقه، قدرت سیاسی کارگران پرولتاریای متشکل بصورت طبقه است. در اینجا در کمونیسم بورژوائی سازمانیابی توده‌های کارگران آلترناتیو تحزب کمونیستی، حزب ماوراء جنبش طبقه، قدرت سیاسی پرولتاریا قدرت حزب ماوراء کارگران و نهایتاً انقلاب کمونیستی، رستاخیز جایگزینی سرمایه‌داری غیر دولتی با شکل دولتی آن است. در پایان این بحث مختصر لازم است یکبار دیگر به این نکته اشاره کنم که در روزگار ما در بسیاری موارد، افتادن "کمونیستها" به ورطهٔ این نوع دید و دریافتها، این نوع پراتیک کمونیسم! یا این روایت مبارزهٔ طبقاتی معمولاً به شرایط خاص مبارزه، به سلطهٔ وحشی دیکتاتوریهای هار، به حاکمیت خفقان و نبود آزادی و مانند اینها تأویل شده است. در تأثیر شرایط دشوار پیکار بر روی جهتگیریهای سیاسی نیروهای اجتماعی و طبقاتی جای بحثی نیست اما نباید فراموش کرد که دیکتاتوری هار سرمایه‌داری در هیچ کجای دنیا طبقهٔ کارگر را از پیگیری مبارزات خود ساقط نساخته است. این دیکتاتوری به رغم تمامی وحشت و دهشتی که بر اندام کارگران و فعالان سیاسی آنها می‌اندازد امکان دخالت مؤثر این فعالین در سازمان دادن مبارزات کارگران را در درازمدت منتفی و ناممکن ننموده است. از اینها گذشته جنبش لغو کار مزدی طبقهٔ کارگر پدیده‌ای نیست که باید روزی، روزگاری به یمن دموکراسی و فضای باز سیاسی خلق شود. این جنبش در هر شرائطی وجود داشته و وجود دارد. انزوای عمیق کمونیستها از این جنبش را نمیتوان به صرف دیکتاتوری وحشی بورژوازی یا شرایط دشوار مبارزهٔ طبقاتی مربوط ساخت. در همین گذر سنت حزب سازی خارج از مدار مبارزات جاری کارگران نیز در اساس فرارستهٔ فقدان دموکراسی نیست، به همانگونه که حکم به امکان پذیری ساختن اتحادیه و ناممکنی توسعه و تقویت جنبش شورائی ربط ملزوم و محکمی به وجود دیکتاتوری هار پلیسی ندارد. تمامی اینها بسیار بیشتر از آنکه تحمیل جبری توحش و دیکتاتوری سرمایه‌داری باشند ساخته و پرداختهٔ سوسیال‌فرمیسم بیگانه با کمونیسم لغو کار مزدی و نگاه طبقاتی غیرکارگری به کمونیسم طبقهٔ کارگر است.

